



تفاوت اسلوب نوشتاری و گفتاری بر مبنای فصل و وصل جملات در نهج البلاغه

محمود آبدانان مهدی زاده^۱، غلامرضا کریمی فرد^۲، محمود شکیب انصاری^۳، معصومه محتشم^{۴*}

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۲۰

چکیده

عده‌ای از ادیبان قدیم، میان نثر گفتاری و نوشتاری فرقی نگذاشته و حتی بسیاری از آنان چیزی به نام نثر گفتاری نمی‌شناختند. کم‌کم با گذر زمان، تغییرات عمده‌ای در نثر ایجاد و بر انواع آن افزوده شد، از این رو برخی از ادیبان، نثر گفتاری را از نوشتاری جدا کرده اما همچنان بین این دو نوع، تفاوت خاصی قائل نشدند. در دوران معاصر نیز، باز هم از تفاوت‌های میان این دو نوع، کمتر سخن به میان آمده است.

کلام حضرت علی(ع) در نهج البلاغه منبع خوبی برای تبیین و روشن‌سازی حدود افتراق نثر گفتاری و نوشتاری است. پیوست و گسست جملات در هر زبان، یکی از مؤلفه‌های غیرقابل اغماض کلام است. در زبان عربی این مقوله که به نام فصل و وصل شناخته می‌شود یکی از ابواب مهم علم معانی به شمار می‌رود. نویسندگان در این نوشتار بر آن هستند تا از خلال بررسی نامه‌های امام علی(ع) به‌عنوان نثری نوشتاری و خطبه‌های آن حضرت به‌عنوان نثری گفتاری به این نکته دست یابند که فصل و وصل موجب ایجاد وجه افتراقی میان نثر نوشتاری و گفتاری شده است.

کلید واژه‌ها: نثر گفتاری، نثر نوشتاری، فصل و وصل، نهج البلاغه، بلاغت امام علی(ع)

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه شهید چمران اهواز

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه شهید چمران اهواز

۳. استاد گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه شهید چمران اهواز

۴. دانشجوی دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز

* نویسنده مسئول

مقدمه

در دوران قبل از اسلام، اعراب علاقه‌ای به نوشتن نداشتند و آن را تنها برای پاره‌ای کارهای تجاری و ثبت اعداد و ارقام یا تعهدنامه‌های سیاسی به کار می‌گرفتند. از این رو ناگزیز به ادبیات شفاهی و مستقیم روی آورده و از خطابه که رایج‌ترین شیوه آن بود، استفاده می‌کردند. بدین ترتیب نثر شنیداری تنها وسیله ارتباط اعراب جاهلی بود (حاوی، ۱۹۶۱: ۳۶).

ظهور اسلام موجب شد که کاربرد خطابه روزبه‌روز بیشتر شده و به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دست یابد تا جایی که در دوره امام علی(ع) این نوع ادبی بسیار شایع شده بود. از دیگر سو، ظهور اسلام موجب شد که پیامبر اکرم(ص) برای دعوت دیگر کشورها به دین مبین اسلام، از نثر نوشتاری سود جست و مردم را نیز به فراگیری آن تشویق کنند. پیامد این تشویق‌ها، نامه‌نگاری‌های متعددی بود که در عصر امام علی(ع) و دیگر خلفا صورت می‌گرفت.

نویسندگان در این جستار برآنند تا به این دو پرسش پاسخ دهند که: ۱- آیا نثر گفتاری و نوشتاری امام با یکدیگر تفاوت دارند یا از آن رو که هر دو، نثر هستند تفاوت محسوسی با یکدیگر ندارند؟ ۲- آیا فصل و وصل در متمایز ساختن این دو نوع نثر تأثیری داشته است؟

فرضیه‌های مقاله با توجه به سؤالات بالا عبارتند از: ۱- میان نثر گفتاری و نوشتاری امام تفاوت‌هایی وجود دارد و نثر بودن این دو نوع ادبی، دلیلی بر این نیست که این دو، کاملاً همانند هم هستند. ۲- به‌طور یقین فصل و وصل در نامه‌های امام به‌گونه‌ای و در خطبه‌های ایشان به‌گونه‌ای دیگر اثر گذاشته است. لازم به‌ذکر است انتخاب نهج‌البلاغه از میان آثار متعدد منثوری که به زبان عربی نگاشته شده‌اند، بدان سبب است که این کتاب، نثر گفتاری و نوشتاری را یک جا گرد آورده است.

پیشینه‌ی تحقیق

از دو منظر خاص و عام می‌توان به پیشینه این پژوهش نظر افکند. از منظر عام باید گفت که فصل و وصل از مباحثی است که از قدیم مورد توجه ادیبان و ناقدان بوده اما با این حال، بلاغت‌شناسان گذشته تنها در خلال مباحث دیگر علم معانی، به این مقوله پرداخته‌اند که ماحصل نوشته‌هایشان نیز چیزی جز تکرار آرای پیشینیان نبوده و نکته جدید و قابل تأملی بر مباحث آن نیافزوده‌اند اما در دوران معاصر بررسی‌های جدیدتری در این مقوله صورت گرفته است. مصطفی الضبع در مقاله‌ای با عنوان «الفصل و الوصل فی الروایه» به قضیه فصل و وصل در داستان پرداخته است. او تقریباً رویکرد جدیدی به این مقوله داشته و تلاش می‌کند که خود را از قید نقد تقلیدی رها سازد. در میان نویسندگان معاصر، منیر سلطان با کتاب الفصل و الوصل فی القرآن الکریم رویکردی زیباشناسانه به مقوله فصل و وصل در قرآن، داشته است.

از منظر خاص باید گفت اگر چه از زمان‌های دور مبحث نثر نوشتاری و گفتاری به‌طور پراکنده مورد نقد و بررسی ادبای پیشین قرار گرفته بود اما هرگز به‌طور جدی مورد کنکاش واقع نشده و تفاوت‌های

عمده این دو نوع ادبی مورد واکاوی قرار نگرفته است. امروزه علی‌رغم توجه خاصی که به نثر، به‌خصوص نوع نوشتاری آن می‌شود، باز هم درباره وجوه تفاوت میان این دو نوع، اثر قابل‌ذکری به‌جا نمانده است. این پژوهش که به‌طور خاص به بررسی تفاوت‌های نثر نوشتاری و گفتاری بر مبنای پیوست و گسست جملات از یکدیگر در نهج‌البلاغه گرانقدر می‌پردازد، تلاشی نوین است.

نثر گفتاری و نوشتاری از دید قدما

تعاریف نثر و دامنه آن در گذشته با تعاریف امروزی تفاوت داشته است برخی از ناقدان قدیمی در تقسیم‌بندی نثر و بیان انواع آن، با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. اغلب ناقدان قدیمی نثر را فقط، دو گونه خطابه و رساله دانسته و بین این دو نیز، فرق خاصی قائل نشده‌اند و اساساً چیزی به نام نثر گفتاری^۱ و نوشتاری^۲ برای آنان ناآشنا بود.

ابوهلال عسکری از جمله ناقدانی است که بین خطابه به‌عنوان یک نثر گفتاری و نامه به‌عنوان یک نثر نوشتاری، فرق چندانی قائل نشده است. وی معتقد است که فرق این دو، تنها در آن است که خطابه شفاهاً بیان می‌شود در حالی که رساله نوشته می‌شود. البته این منتقد و پژوهشگر، شباهت‌های زیادی برای این دو، قائل شده است. شباهت در اموری از قبیل واژگان، فواصل و بی‌وزن و قافیه بودن. وی حتی، شباهت این دو نوع ادبی به یکدیگر را تا حدی می‌دانست که معتقد بود، خطبه با اندکی زحمت، قابلیت تبدیل شدن به نامه را دارد و نامه نیز می‌تواند به خطبه تبدیل شود (العسگری، ۱۴۱۹: ۱۳۶).

قلق‌شندی نیز معتقد بوده که اعراب به واسطه خطابه بر هم فخر می‌فروختند و خلفا و امیران بدین‌وسیله بر روی منبرها سخنرانی می‌کردند. او پیرامون شیوه شکل‌گیری نویسندگی، گفته است که کتابت بر منوال خطابه به‌وجود آمد و کاتبان بر همان شیوه خطیبان عمل کردند (حلبی، ۱۹۸۰: ۲۵۴). گفته او بیان‌گر این مطلب است که از یک سو وی به وجود شباهت‌های نامه و خطبه معتقد بوده و از دیگر سو نامه‌نگاری را دنباله‌رو خطابه‌گویی و بسیار متأثر از آن می‌دانسته است.

چنین طرز تفکری در میان بسیاری از ادبای عرب حاکم بوده اما در این میان کسانی هم بودند که بین گفتار و نوشتار تفاوت قائل می‌شدند. جاحظ و ابن‌وهب، از آن جمله‌اند. آنان، خطابه را نثر شفاهی نامیده و معتقد بودند که خطیب برای رعایت حال شنوندگان باید مسائلی را رعایت کرده و مطابق حال آنان، سخن بگوید (حلبی، ۱۹۸۰: ۳۰۱). از طرز فکر این دو ادیب برمی‌آید که دامنه نثر را بیش از قبل مشخص کرده و نامی جدید نیز، برای نثر خطابه‌ای انتخاب کردند و افزون بر این، بین نثر نوشتاری و گفتاری فرقی‌هایی قائل شدند. حتی ابن‌وهب به شکلی خاص‌تر به قضیه نگریسته است. زیرا در بخشی از نوشته‌هایش آورده: «هذا جُمْلٌ ما یحتاجُ إلیه فی الخِطابةِ إذا کانَ مَسْموعَةً» (ابن وهب، ۱۹۶۹: ۱۷۱). این گفته، نشان‌دهنده این است که وی به وجود نوعی دیگر از خطابه که ابتدا نوشته شده و بعد در حضور مردم از روی آن

1. Speech prose
2. Written prose

خوانده می‌شود، معتقد است. این‌ها همگی، دیدگاه‌های جدید قابل تأملی درباره نثر بودند که تا آن موقع، توجه خاصی به آن‌ها نشده بود.

از دیگر ناقدان قدیمی که در این خصوص ابراز عقیده نموده بودند، ابوحیان توحیدی را می‌توان نام برد. او در کتابش، انواع ادبی همچون شعر، خطابه، نثر و ... را حائز بلاغت ویژه‌ای دانسته است (توحیدی، ۱۴۲۴: ۲۵۵). از این گفته او برمی‌آید که وی از یک سو، خطابه را نثر به حساب نیاورده بلکه آن را نوع ادبی مجزایی دانسته است و عقیده او از این حیث با جاحظ و ابن‌وهب تفاوت دارد اما از سویی دیگر، وی بین گفتار و نوشتار تفاوت قائل شده است.

اما دیدگاه پژوهشگران جدید، اندکی با قدما تفاوت پیدا کرده است. اغلب آنان ابتدا نثر را به دو نوع گفتاری و نوشتاری تقسیم می‌کنند. سپس، نوع اول را دارای اقسامی همچون: خطابه، مناظره، امثال، جواب‌های قانع‌کننده و نوع دوم را شامل انواع نامه، مقامه، داستان و نمایشنامه می‌دانند (بشیرقط، ۲۰۰۹: ۷۸). بدین ترتیب نه تنها دامنه‌ی آثار منثور در این تقسیم‌بندی، مشخص‌تر شده بلکه یقیناً به تبع آن، نثر نوشتاری و گفتاری از یکدیگر متمایز شده است و از جهت سبک و اسلوب دارای فرقی‌هایی خواهند بود.

تفاوت نثر گفتاری و نوشتاری در نهج البلاغه

از آن‌جا که بلاغت، بیان سخن مطابق شرایط فکری و فرهنگی مخاطب است، (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۲۰) امام علی(ع) به‌عنوان ادیبی فصیح و خطیبی بلیغ برای هر کدام از نثرهای نوشتاری و گفتاری خود، شیوه‌ای منحصر به آن در نظر گرفته بودند. ساختار خطبه‌ها و سرزندگی و پویایی که در ظاهر آن‌ها به چشم می‌خورد نشان از این دارد که امام علی(ع) برای نثر گفتاری و مخاطبان آن اهمیت زیادی قائل بوده‌اند. دلیل این امر هم بسیار واضح است زیرا «لحظه» برای مخاطب نثر گفتاری بسیار مهم است. مخاطب نثر گفتاری اگر تنها لحظه‌ای از خطبه را به دقت گوش ندهد، ممکن است همه خطبه را از دست بدهد و توان درک مفهوم از او زایل شود. دلیل تلاش خطیب برای تنوع دادن به اسلوب گفتاری، همین مهم است تا به این ترتیب بتواند جسم و فکر خواننده هر دو را با خود همراه کند در حالی که در نثر نوشتاری، متن، پیش‌روی خواننده است. اگر خواننده لحظه‌ای را از دست بدهد، امکان بازخوانی مجدد متن و درک کامل معنا برای او فراهم خواهد بود. از این رو به‌طور قطع، نثر گفتاری و نوشتاری امام با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. اکنون برآنیم تا نشان دهیم فصل^۱ و وصل^۲ به‌عنوان دو مؤلفه سخن، چگونه در ساختار و اسلوب خطبه‌ها و نامه‌های امام علی(ع) اثر نهاده است؟ آیا اساساً این دو پدیده، تأثیر خاصی بر ساختار آثار گفتاری و نوشتاری امام بر جای نهاده و آیا این تأثیرگذاری، در این دو گونه نثر، با یکدیگر فرق می‌کند یا خیر؟ از این رو تلاش خواهیم کرد تا به‌منظور مشخص شدن پاسخ پرسش‌های فوق با مقایسه نامه‌ها و

1. Disjunction

2. Conjunction

خطبه‌های امام علی(ع)، بعضی از وجوه افتراق میان نثر گفتاری و نوشتاری را که بر اثر فصل و وصل جملات حاصل شده‌اند، برشمیریم:

اسلوب و ساختار^۱

بدون شک، فضای حاکم بر ایراد هر خطبه و نگارش هر نامه، در شیوه ارائه آن تأثیر مستقیمی داشته است؛ فضایی که به واسطه شرایط سیاسی، اجتماعی و اعتقادی حاکم بر جامعه، در آن تغییراتی حاصل شده است. با تغییر این فضاها، قطعاً خلق و خوی حضرت نیز متغیر شده است. این فضاها متغیر، گاه حضرت را در خشم و غضب، گاه در تنهایی و انزوا و گاه در شادی و شغف فرو می‌برد. در نهایت تمام این شرایط روحی- روانی، در شیوه سخن گفتن آن حضرت تأثیر خاص خود را بر جا نهاده است.

یکی از ویژگی‌های بسیار بارز خطبه‌های امام، درهم آمیختگی خبر و انشاء با یکدیگر است. دلیل اصلی چنین عملکردی این است که از یک سو مخاطبان خطبه، گروهی از افراد هستند نه یک فرد و از دیگر سو ممکن است این گروه در شرایط مساعدی در حال شنیدن خطبه نباشند. از این رو امام لازم می‌بیند برای جلب توجه بیشتر شنوندگان و جلوگیری از دزدگی آنان، با اسلوبی متنوع سخن بگویند؛ لذا یکی از ویژگی‌های برجسته‌ای که در خطبه‌ها، نمود پیدا می‌کند این است که جملات، دائم از خبری به انشایی و از انشایی به خبری می‌گریند و حتی نوع جملات انشایی نیز پیوسته در حال تغییر است به گونه‌ای که در خطبه‌ها صیغه‌های انشائی امر، نهی، تمنی، ترجی، نداء، قسم، تعجب و استفهام به وفور دیده می‌شود.^۲ از آن‌جا که بنابر نظر بیشتر بلاغت‌شناسان، پیوست جملات انشایی بر خبری پسندیده نیست، چنین جملاتی منفصل از یکدیگر می‌آیند. بر این اساس، تغییر پیاپی ساختار جملات از انشایی به خبری و برعکس آن در خطبه‌ها، موجب شده است که پدیده فصل و وصل در نثر گفتاری امام، به فراوانی بروز یابد.

اکنون به تنوع ساختار جملات ابتدایی خطبه نوزدهم که به نکوهش اشعث بن قیس پرداخته، دقت کنید: وَ مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ وَ اللَّهُ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَ الْإِسْلَامُ أُخْرَى فَمَا فِدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكٌ وَ لَا حَسْبُكَ (دستی، ۱۳۸۶: ۴۲، خطبه ۱۹).

ترجمه: تو را که آگاهانید که سود من کدام است و زیان من کدام؟ لعنت خدا و لعنت‌کنندگان بر تو باد. ای متکبر متکبرزاده! منافق کافر زاده! (شهیدی، ۱۳۸۷: ۲۱، خطبه ۱۹).

با توجه به پیشینه نکوهیده اشعث، امام اعتراض او را بر نمی‌تابند و از سخن اعتراض‌آمیز او دلگیر شده و این جملات را در جوابش بر زبان می‌آورند. ایشان برای این که کلامشان اثر بیشتری بر مخاطب داشته باشد در قالب جملاتی کوتاه به سرزنش او می‌پردازند و پیوسته سبک گفتار خویش را تغییر می‌دهند. این تغییر اسلوب موجب شده تا جملات «مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي»، «عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ»

1. Style

۲. بعضی از بلاغت‌شناسان، تمنی، ترجی و ندا را انشا نمی‌دانند.

«حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ» و «مُتَأَفِّقُ ابْنِ كَافِرٍ» همه جدا از یکدیگر بیایند. جمله انشایی اول به شکل استفهام و به منظور توبیخ، جمله انشائی دوم به منظور نفرین آمده و پس از آن دو جمله‌ی دیگر به شکل ندایی که در بردارنده‌ی تحقیر اشعث است و در ادامه، جمله‌ی قسمیه‌ای که دلیل تحقیرها و نفرین‌ها را نشان می‌دهد. این جملات همه بنابر موضع کمال انقطاع از هم جدا آمده‌اند. جملات «حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ» و «مُتَأَفِّقُ ابْنِ كَافِرٍ» نیز جمله‌های اسمیه‌ای هستند که پاسخ پرسش مقدرند. به این صورت که پرسیده می‌شود: «چرا او مورد لعن و نفرین قرار گرفته است؟» سپس دو جمله اخیر در پاسخ به پرسش مذکور آمده‌اند. از این رو، این جمله‌ها نیز بنا بر شبه کمال اتصال، منفصل آمده‌اند.

این گسست‌ها و تغییر اسلوب جملات، در مخاطب ایجاد نشاط و طرب نموده و سطح هوشیاری او را بالا می‌برد و احساسات خطیب را هم بهتر به تصویر می‌کشد (حوفی، ۱۹۷۷: ۲۵۹). اضافه بر این‌ها، چنین گسست‌هایی، ناخودآگاه مکث کوتاهی در پی دارند. مکث در کلام از یک سو موجب می‌شود تا کمی از خشم امام کاسته شده و ایشان بتوانند بر خود مسلط شوند و با تمرکز بیشتری به ادامه خطبه بپردازند و از دیگر سو مخاطب نیز بیشتر تحریک می‌شود تا به کلام امام گوش فرا داده و بفهمد که چرا امام مکث نموده و به دنبال این درنگ، چه کلام مهمی در راه است. گویی امام در چنین شرایط ناگواری، ادبیات و روان‌شناسی را با هم یک‌جا همراه می‌کنند، یعنی از یک سو کلام خویش را در اوج فصاحت و بلاغت به زبان می‌آورند و از سویی دیگر به وسیله همین ادبیات، کنترل خویش و تحریک مخاطبان را نیز عهده‌دار می‌شوند.

به این خطبه نیز که امام آن را در نکوهش اهل کوفه ایراد فرموده‌اند، دقت کنید: «أَفْ لَكُمْ لَقَدْ سَمِئْتُ عِتَابَكُمْ أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا وَ بِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا إِذَا دَعَوْتُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدُوْكُمْ ذَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي عَمْرَةٍ وَ مِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ يُرْتَجُّ عَلَيْكُمْ حِوَارِي فَتَعْمَهُونَ فَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ فَانْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ مَا أَنْتُمْ لِي بِفِقَّةِ سَجِيسِ اللَّيَالِي وَ مَا أَنْتُمْ بِرُكْنِ يُمَالِ بَكُمْ وَ لَا زَوَافِرَ عِزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ مَا أَنْتُمْ إِلَّا كِبَابِلٌ ضَلَّ رِعَاتُهَا فَكَلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبِ انْتَشَرَتْ مِنْ آخِرِ لِبْنَسٍ لَعَمْرُ اللَّهِ سَعُرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ تَكَادُونَ وَ لَا تَكِيدُونَ» (دشتی، ۱۳۸۶: ۵۸، خطبه ۳۴).

ترجمه: نفرین بر شما که از سرزنتان به ستوه آمد. آیا به زندگانی این جهان، به جای زندگانی جاودان خرسندید و خواری را بهتر از سالاری می‌پسندید؟ هرگاه شما را به جهاد با دشمنان می‌خوانم، چشمانتان در کاسه می‌گردد، که گویی به گرداب مرگ اندرید و یا در فراموشی و مستی به سر می‌برید. در پاسخ سخنانم درمی‌مانید. حیران و سرگردانید گویی دیو در دلتان جای گرفته و دیوانه‌اید. نمی‌دانید و از خرد در می‌مانید. من دیگر هیچ‌گاه به شما اطمینان ندارم و شما را پشتوانه خود نینگارم و در شمار یار و مددکار نپندارم. شترانی را مانید مهار گشاده، چراننده خود را از دست داده که چون از سویی‌شان فراهم کنند از دیگر سو بپراکنند. شما افروختن آتش جنگ کجا توانید؟ که فریب می‌خورید و فریب‌دادن نمی‌دانید. (شهیدی، ۱۳۸۷: ۳۵، خطبه ۳۴).

در این گفتار نیز تأثیرگذاری پیوست و گسست جملات بر اسلوب کلام و تغییر ایجاد شده در ساختار کلام کاملاً مشهود است. جمله انشائی «أَفْ لَكُمْ» شروع کلام است. آغاز کلام با نفرین، عطش شنیدن را در مخاطب برای دانستن ادامه سخن شعله‌ور می‌کند. آن گاه جمله خبری «لَقَدْ سَمِعْتُ عِتَابَكُمْ» منفصل از آن آمده سپس به دنبال این دو جمله، جمله استفهام انکاری «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا» منفصل از جمله پیشین آمده است. در میانه سخن نیز گاه شاهد اتصال جملات بر هم و گاه انفصال آنها از یکدیگر هستیم. در انتها، جمله «تُكَادُونَ وَ لَا تَكِيدُونَ» باز هم گسسته از ماقبل آمده است. تنوع اسلوب و تنوع پیوست و گسست جملات در این خطبه نیز همچون بسیاری دیگر از خطبه‌ها مشهود است. از آنجا که توقّف‌های کوتاه و از سرگیری‌های مجدد بر لحن کلام و فراز و فرود سخن تأثیر به‌سزایی دارد، فصل و وصل در نثر گفتاری، جایگاه ارزشمندی را به خود اختصاص داده است.

ساختار و قالب کلام در هر نوع ادبی با نوع دیگر تفاوت دارد. اهمیت قالب در نثر خطابی، که در صدد اثبات چیزی است، بسیار زیاد است. از این‌رو تغییرات پیاپی ساختار کلام در خطبه‌ها، بر تأثیرگذاری آن به خواننده نقش به‌سزایی دارد. از سویی دیگر هر قدر ارزش قالب بالاتر رود قدرت معنا نیز افزون می‌گردد و تأثیر آن در روح و جان بیشتر می‌شود (رجایی، ۱۳۷۸: ۹۹).

در یکی دیگر از خطبه‌ها که امام به سبب تنبلی و کاهلی کوفیان در امر جهاد، از آنان بسیار دلگیر است، دائم چنین تغییر ساختاری را مشاهده می‌کنیم. ناراحتی ایشان از کوفیان تأثیر مستقیمی در تغییر اسلوب کلام گذاشته است. در این خطبه آمده است: «كَمْ أَدَارِيكُمْ كَمَا تُدَارِي الْبِكَارَ الْعَمْدَةَ وَ الثِّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةَ كُلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكَتْ مِنْ آخَرَ. كُلَّمَا أَطَلَّ عَلَيْكُمْ مَسِيرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ وَ أَنْجَحَرَ أَنْجَحَارَ الضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا وَ الضَّبْعُ فِي وَجْهِهَا الذَّلِيلُ وَ اللَّهُ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ وَ مَنْ رُمِيَ بِكُمْ فَقَدْ رُمِيَ بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ إِنَّكُمْ وَ اللَّهُ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّايَاتِ وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يَقِيمُ أَوْدَكُمْ وَ لَكِنِّي (وَ اللَّهُ) لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِسَادِ نَفْسِي أَضْرَعَ اللَّهُ خُدُودَكُمْ وَ اتَعَسَ جُدُودَكُمْ لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ وَ لَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَابْطَالِكُمُ الْحَقَّ». (دستی، ۱۳۸۶: ۸۲، خطبه ۶۹).

ترجمه: تا چند با شما راه مدارا بسپارم! آن سان که با شتر بچه‌هایی مدارا کنند- که کوهانشان از درون ریش است و از برون بی‌گزند می‌نماید، لاجرم سواری را نمی‌شاید؛- یا جامه فرسوده‌ای که چون شکاف آن را از سویی به هم آرند از سوی دیگر گشاید. هرگاه دسته‌ای از سپاهیان شام عنان گشاید و بر سرتان آید به خانه می‌روید و در به روی خود می‌بندید و چون سوسمار در سوراخ می‌خزید و یا چون گفتار در لانه می‌آرمید، به خدا آن کس را که شما یاری دهید خوار است و آن را که شما بر او حمله آرید نشانه تیر شکسته سوفار^۱. به خدا سوگند که در مجلس بزم بسپارید و فراهم، و زیر پرچم رزم ناچیز و کم. من

۱. تیری که سوفار آن شکسته باشد کارگر نیست. امام سپاهیان خود را به خاطر دلبری نداشتن، بدان تیر همانند کرده است.

می‌دانم چگونه می‌توان شما را درست کرد و از کجی به راستی آورد- اما نه به بهای ارتکاب گناه - که شما اصلاح شوید و من تباه. خدایتان خوار گرداند! و بهره‌تان را اندک و بی‌مقدار. به شناختن باطل بیش از شناختن حق آگهی دارید و چنان که حق را پایمال می‌کنید گامی در راه نابودی باطل نمی‌گذارید (شهیدی، ۱۳۸۷: ۵۳، خطبه ۶۹).

در این خطبه زیبا، چنین به نظر می‌آید که به خاطر غمی که به سبب پیمان شکنی‌های مداوم کوفیان بر دل امام نشست است، توان سخن گفتن از ایشان گرفته شده است. از این رو به جملات کوتاه روی آورده‌اند تا از این طریق هم خود راحت بتوانند سخنرانی کنند و هم مخاطب ناآگاه را مورد تشبیه و هشدار بیشتر قرار دهند. در اول کلام، کوفیان را به بچه شتران و به جامه فرسوده تشبیه می‌کنند زیرا بچه شتران تحمل سختی ندارند و جامه فرسوده نیر رفو شدنی نیست همان‌گونه که کوفیان اصلاح‌شدنی نیستند. این تشبیه‌ها خود نشان از خشم امام دارد. سپس جمله «كُلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكْتُ مِنْ آخِرٍ» گسسته از ماقبل آمده و بعد جمله «كُلَّمَا أَطَّلَ عَلَيْكُمْ مَنَسِيرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ» باز هم به دلیل استیناف بیانی بودن، جدا آمده است گویی در ذهن از سبب مدارا کردن سؤال می‌شود و آنگاه در پاسخ، این جمله آورده می‌شود. باز در این بین، چند جمله متصله آمده اما باز هم دو بار دو جمله قسمی «والله» میان ارکان دو جمله خبری «الذَّلِيلُ وَاللَّهُ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ» و «إِنَّكُمْ وَاللَّهُ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاطَاتِ» انفصال ایجاد کرده‌اند که به این ترتیب، روند کششی کلام قطع شده است. اوج زیبایی تغییر اسلوب در انتهای خطبه آمده است آنجا که امام دیگر طاقت نیآورده و کوفیان پیمان شکن ناسپاس را با دو جمله منفصله «أَضْرَعِ اللَّهُ خُدُودَكُمْ» و «أَتَعَسَ جُدُودَكُمْ» نفرین می‌کنند. گویی در اوج ناراحتی و در انتهای خطبه، این تیر خلاصی است که از جانب امام به سمت کوفیان روانه می‌شود و گسست این جملات به نیکویی خشم امام را نشان می‌دهد.

اما نامه‌های امام علی(ع) غالباً به منظور نصیحت و یا ارائه راه‌کارهای نظامی، سیاسی، اقتصادی و... نگاشته شده‌اند لذا محتوای نامه‌ها می‌طلبند که اسلوب ایشان اغلب امری و به هم پیوسته باشد. ساختار جملات در نامه‌ها به نسبت خطبه‌ها، از تنوع کمتری برخوردارند؛ بدین معنا که در خطبه‌ها غالباً علاوه بر تغییر جملات از انشائی به خبریه، انواع جملات انشائی نیز دائم در حال تغییر هستند اما در نامه‌ها شاهد چنین تنوع و تغییراتی نیستیم؛ جمله‌ها یا خبری هستند و یا انشایی و درهم‌آمیختگی خبر و انشاء با یکدیگر، به شکلی که در خطبه‌ها شاهد آن هستیم، وجود ندارد. حتی تنوع گونه‌های انشایی نیز در نامه‌ها بسیار کمتر از خطبه‌ها است و بیشتر اوقات جملات انشائی در قالب امر و نهی می‌آیند و از دیگر انواع انشاء کمتر استفاده شده است. به‌عنوان نمونه، در نامه‌ای، امام خطاب به زیاد و در دعوت او به میانه‌روی چنین نگاشته‌اند: «دَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا وَ اذْكُرْ فِي الْيَوْمِ عَدَا وَ أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ أَوْ تَرَجُّوْا أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ أَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمِ تَكْبَرِينَ» (دستی، ۱۳۸۶:

ترجمه: میانه‌رو باش و از زیاده‌روی دست بردار! و امروز و فردا را به‌خاطر آر و از مال نگاه‌دار چنان که تو را کارساز است و زیادت را پیشاپیش بفرست برای روزی که تو را بدان نیاز است. امید داری خدایت پاداش فروتنان دهد و تو نزد او از گردن فرازان باشی؟ (شهیدی، ۱۳۸۷: ۲۸۳، نامه ۲۱).

چنانچه مشاهده می‌کنیم در ابتدا چند جمله با ساختار امری یکسان به هم متصل شده‌اند و پس از آن یک جمله انشایی دیگر اما این بار در قالب اسلوب استفهامی آمده است که به سبب کمال انقطاع مفصل از ماقبل آمده است. جملات امر و نهی متصل به هم در بسیاری از نامه‌ها به خصوص در نامه‌های طولانی، مثل نامه امام به فرزند خویش امام‌حسن(ع) به فراوانی یافت می‌شوند. در یکی دیگر از همین نامه‌ها امام به همین اسلوب و شیوه خطاب به امام حسن(ع) فرموده‌اند: اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَاحِبِ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمَ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنَ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ (دشتی، ۱۳۸۶: ۳۷۴، نامه ۳۱).

ترجمه: خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار پس آنچه برای خود دوست می‌داری برای جز خود دوست بدار و آنچه تو را خوش نیاید برای او ناخوش بشمار و ستم مکن چنان که دوست نداری بر تو ستم رود و نیکی کن چنان که دوست داری بر تو نیکی کنند (شهیدی، ۱۳۸۶: ۳۰۱، نامه ۳۱).

این جملات انشائی به هم پیوسته، باز هم همچنان ادامه دارند و گاهی - به‌ندرت - امام برای ایجاد تنوع، اسلوب را تغییر داده و در میان انبوه جملات امر و نهی، به سراغ جمله خبریه‌ای رفته‌اند. اما به هرحال شیوه امام در بیشتر نامه‌هایشان به همین شکل بوده است.

به‌عنوان نمونه در نامه‌ای که امام خطاب به یکی از والیان خود نوشته‌اند، این اسلوب سراسر انشایی به وضوح خود را نشان داده و از جنبه پیوست جملات همسان، جلب توجه می‌کند. در این نامه امام چنین نگاشته‌اند: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ وَ أَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ وَ أَسُدُّ بِهِ لَهَاةَ النَّعْرِ الْمَخُوفِ فَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَمَّكَ وَ أَخْلَطِ الشَّدَّةَ بِضِعْفٍ مِنَ اللَّيْنِ وَ ارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ وَ اعْتَزِمْ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا يُعْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ وَ اخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ أَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ التَّحِيَّةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ وَ لَا يَنْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ (دشتی، ۱۳۸۶: ۳۹۷، نامه ۴۶).

ترجمه: اما بعد، تو از آنانی که در یاری دین پشتیبانی‌شان را خواهیم و - یاد- خودستایی گنهکار را به آنان می‌خواهیم و رخنه مرزی را که بیمی از آن است بدان‌ها بستن توانم. پس در آنچه تو را مهم می‌نماید از خدا یاری جوی، و درستی را به اندک نرمی بیامیز، و آنجا که مهربانی باید راه مهربانی پوی، و جایی که جز درستی به کار نیاید درستی پیش‌گیر، و برابر رعیت فروتن باش و آنان را با گشاده‌رویی و نرم‌خویی بپذیر و با همگان یکسان رفتار کن، گاهی که گوشه چشم به آنان افکنی یا خیره‌شان نگاه کنی، یا یکی را به اشارت خوانی، یا به یکی تحیتی رسانی، تا بزرگان در تو طمع ستم- بر ناتوان- نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند (شهیدی، ۱۳۸۷: ۳۲۰، نامه ۴۶).

در تمام نامه مذکور، پیوست جملات به یکدیگر به وضوح مشخص است. در آغاز این نامه، سه جمله خبری متصل به هم آمده است. به نظر می‌آید امام از عملکرد والی رضایت داشته‌اند و این رضایت را به وسیله سه جمله آغازین نامه آورده‌اند و با این جمله‌های خبری به او خبر داده‌اند که به سبب رضایت از عملکردش، هرگونه پشتیبانی را از او به عمل خواهند آورد. در بیان این جملات که حاوی تمجید از والی است امام سه جمله را متصل به هم آورده‌اند و به این شکل ستایش او را طولانی کرده‌اند زیرا ستایش زبردست به منظور اهمیت دادن به عملکرد مثبتش و امیددادن به او، همواره در نامه‌ها مورد تأکید بوده است. با این شیوه، خادم در انجام فعالیت‌های مثبت و سازنده خود، ثابت قدم‌تر خواهد شد (عسکری، ۱۴۱۹: ۱۵۴). در ادامه، امام در قالب جملات انشایی دیگری که به صورت امر هستند، به ارشاد و راهنمایی والی می‌پردازند. به این ترتیب ما شاهد نه جمله امری پیوسته به یکدیگر هستیم و بلافاصله پس از فرمان نهم، امام خطبه را نیز به پایان می‌برد زیرا هدف اصلی از نگارش نامه، بیان همین نصایح به والی بوده است تا به این وسیله، پیشرفت بیشتر در کار او حاصل شود.

مفاهیم حکمی و اندرزگونه نامه‌های امام، سبب شده است که نامه‌های زیادی با این ساختار و شیوه نگاشته شوند و می‌توان گفت در بیشتر نامه‌های امام، همین شیوه اجرا شده است. از این رو از ذکر مثال‌های بیشتر که موجب تکرار مطلب می‌شوند، پرهیز می‌کنیم.

استطراد^۱

یکی از فواید فصل، این است که به واسطه آن، به راحتی می‌توان موضوع را عوض کرد و از یک موضوع به موضوع دیگر پرداخت. پرداختن به یک موضوع و سپس رها نمودن آن و به سراغ مبحث دیگر رفتن، استطراد خوانده می‌شود. البته ابوهلال عسکری معتقد است که در استطراد، موضوع اول باید سببی برای موضوع دوم باشد (عسکری، ۱۴۱۹: ۳۹۸). به این ترتیب او بر این باور است که بین دو جمله‌ای که بنا بر استطراد، منفصل از هم آمده‌اند، باید ارتباطی وجود داشته باشد. اما این‌اثر معتقد است اصلاً نیازی نیست که دو جمله ارتباطی با یکدیگر داشته باشند بلکه جمله دوم می‌تواند در اغراضی همچون مدح، هجو و امثال آن بیاید و کاملاً بی‌ارتباط با ماقبل باشد (ابن‌اثیر، بی‌تا، جلد ۲: ۲۴۴).

از این شاخه به آن شاخه پریدن در نثر گفتاری - به خصوص در خطابه - بسیار کاربردی است زیرا غالباً یک خطبه در آن واحد به بیان مسائل مختلفی می‌پردازد. گاه مسائل سیاسی، دینی، اجتماعی، عقیدتی و... به هم درآمیخته و حتی در لابه‌لای آن‌ها ذکر داستان و ماجرای از گذشته و یا پیش‌بینی آینده نیز آمده است و در یک لحظه، مخاطب از چندین قضیه و مطلب مختلف باخبر می‌شود. با استفاده از گسست جملات، بیان این گونه مسائل گوناگون در کنار هم به راحتی فراهم می‌شود. به‌عنوان نمونه، امام در جایی فرموده‌اند: مَا عَجَزْتُ وَ لَا جُنْتُ وَ إِنِّ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهِ فَلَا تُقْبِنَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ مَا لِي وَ لِقُرَيْشٍ (دستی، ۱۳۸۶: ۵۸، خطبه ۳۳).

ترجمه: نه ناتوان بودم و نه ترسان. امروز هم من همانم و آنان همان. باطل را می‌شکافم تا حق از کنار آن به درآید؛ مرا چه با قریش؟ (شهیدی، ۱۳۸۷: ۳۴، خطبه ۳۳).

در این چند سطر، ابتدا امام به بیان ایستادگی خود در برابر دشمن و پیروی از حق اشاره نموده سپس به ناگاه از این موضوع خارج شده و به سراغ قوم قریش رفته‌اند؛ از آنان شکوه نموده و می‌فرمایند: «مرا با قریش چه کار؟» اما در این نمونه مثال، نظر عسکری نیز صدق می‌کند زیرا می‌توان این‌طور گفت که بیان مسأله اول مقدمه و سببی برای بیان مسأله دوم است چرا که در واقع حضرت در موضوع اول، به وضوح از کفرستیزی خویش و جهاد در برابر کافران سخن می‌گویند و وقتی در ادامه می‌فرمایند: مرا با قریش چه کار؟ قصد دارند که از کفرستیزی مداوم خود با این قوم، سخن بگویند. آنچه بر زیبایی انفصال در این کلام امام افزوده است آنست که کلام حضرت به‌گونه‌ای نیست که خواننده به‌طور ناگهانی از موضوع اول به موضوع دوم منتقل شود زیرا در این صورت گویی خواننده دچار شوکی می‌شود که خارج شدن از این حالت گیجی، زمانی از شنونده تلف می‌کند تا او دوباره به موضوع برگشته و حتی ممکن است که نتواند ارتباط دو مفهوم و موضوع متفاوت را درک کند و در نهایت، کل خطابه را از دست بدهد. بدین ترتیب، می‌بینیم که دو موضوع کاملاً بی‌ربط با هم نیستند بلکه موضوع اول، ذهن را برای موضوع دوم آماده کرده است؛ به دیگر سخن، دو موضوع ارتباطی ضمنی و غیرمستقیم با هم دارند.

در جایی دیگر، باز هم چه خوب از این صنعت ادبی بهره جسته و می‌فرمایند: فَأَحْسَنُهُمْ حَالًا مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْعِبًا وَ لِنَفْسِهِ مُتَسَعًا فِتْنٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ وَ لَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ (دشتی، ۱۳۸۶: ۱۳۲، خطبه ۱۰۲).

ترجمه: نیکو حال‌ترین آنها کسی است جای نهادن دو پای بیابد، یا برای راحت خود فراخ جایی. فتنه‌هایی چون تاریکی شب، نه نیرویی تواند با آن بستیزد و نه شکست خورد و بگریزد (شهیدی، ۱۳۸۷: ۹۴، خطبه ۱۰۲).

در این خطبه امام ابتدا به توصیف اموری از قیامت می‌پردازند و سپس همان‌طور که از محتوای کلام مشخص است، به بیان اوصاف نیکو حال‌ترین انسان‌ها در این روز پرداخته، آنگاه از قیامت و شرایط حاکم بر آن جدا شده و به سراغ فتنه‌هایی که در انتظار بصره و مردم آن است، می‌روند.

در جایی دیگر نیز امام چنین فرموده‌اند:

كِتَابُ اللَّهِ تَبَصُّرُونَ بِهِ وَ تَنْطِفُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَ لَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ. قَدْ اصْطَلَحْتُمْ عَلَى الْغُلِّ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ نَبَتِ الْمَرْعَى عَلَى دِمَائِكُمْ وَ تَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْأَمْوَالِ وَ تَعَادَيْتُمْ فِي كَسْبِ الْأَمْوَالِ (دشتی، ۱۳۸۶: ۱۷۸، خطبه ۱۳۳).

ترجمه: کتاب خدا که بدان - راه حق را - می‌بینید و بدان - از حق - سخن می‌گویید و بدان - حق را - می‌شنوید. بعضی آن بعض دیگر را تفسیر می‌کند و پاره‌ای بر پاره دیگر گواهی دهد. همه آیه‌های خدا را یکسان شناساند و آن را که همراهش شد از خدا برنگرداند. شما کین یکدیگر را در دل می‌دارید و با هم

ساخته‌اید و خود را دوست هم می‌شمارید. همچون سبزه پارگین - درون سو گنده، و برون سو رنگین - در دوستی آرزوها هم‌رنگید و در به دست آوردن مال با هم در جنگ (شهیدی، ۱۳۸۷: ۱۳۲، خطبه ۱۳۳). در قسمت اول، امام به توصیف قرآن کریم می‌پردازد و آن را کتاب روشنگری معرفی می‌کند. اما جالب آن است که به یک باره، این موضوع را به کنار نهاده و به بیان علل سقوط مردم می‌پردازد و کینه‌جویی و ریا را عامل مهم نابودی آنها معرفی می‌کند. تغییر دادن موضوع در استطراد، فواید زیادی در پی دارد. خسته نشدن خواننده یا شنونده و تغییر فضا برای او، برانگیختن حس ترخم یا حس خشم مخاطب، دروغ دانستن حجّت‌های جدل، مدح، هجو، تمسخر، انتقاد، برانگیختن حس غرور، برانگیختن توجه شنوندگان از جمله این فواید است.

اگر چه استطراد یکی از ویژگی‌های بارز نثر است، اما نامه‌های امام علی (ع) به نسبت خطبه‌ها کمتر از این صنعت ادبی بهره جسته‌اند. این امر دلایل گوناگونی دارد. یکی از دلایلی که موجب شده تا استطراد به اندازه‌ای که در گفتار امام نمود دارد در نوشتار ایشان نداشته باشد این است که امام، همچون اغلب ادیبانی که به نامه‌نگاری روی آورده‌اند، غالباً نامه‌ها را مختصر و کوتاه می‌نوشتند. اساساً نامه به کارگزاران بنا بر دلیل خاصی نوشته می‌شد که امام در قالب آن نامه به ذکر یک مسأله مهم می‌پرداختند. در این حالت که یک موضوع خاص مورد نظر امام بود، امام سریع سراغ همان مطلب مورد نظر رفته‌اند از این رو دیگر استطراد در کلام جایگاهی ندارد. یکی دیگر از دلایل بروز کم‌رنگ استطراد در نثر نوشتاری امام این است که بسیاری از نامه‌ها به منظور ارشاد نگاشته شده‌اند و مضامین مطالب نهفته در هر نامه با یکدیگر همسو و همسان هستند و همین همسویی معنایی نیاز به استطراد را برطرف نموده است. البته حتی زمانی که امام نصیحتی با مضامین مختلف آورده‌اند باز هم اسلوب امری اجازه نداده تا این جملات، منفصل از هم بیایند و در چنین حالتی نیز از استطراد بی‌نیاز گشته‌اند. از سویی دیگر از آنجا که جملات ندایی، دعایی و نفرینی - که به گفته ابن‌اثیر یکی از سبب‌های استطراد محسوب می‌شوند - در نامه‌های امام کم مورد استفاده قرار گرفته‌اند، استطراد در نامه‌ها نیز کم رخ می‌دهد. اینها مجموعه عواملی بودند که به سبب آنها کمتر شاهد تنوع موضوعی در نامه‌ها و به تبع آن کمتر شاهد گستردگی جملات از همدیگر هستیم.

امام، نامه‌ای به جریر بن عبدالله بجلی می‌نویسد و در آن از وی می‌خواهد تا نزد معاویه رفته و او را به بیعت فراخواند. در این نامه، چنین آمده است: *أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَأَحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفِضْلِ وَ خُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ثُمَّ خَيْرُهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجَلِيَّةٍ أَوْ سَلْمٍ مُخْزِيَةٍ فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَأَنْبِذْ إِلَيْهِ وَ إِنْ اخْتَارَ السَّلْمَ فَخُذْ بِيَعْتِهِ* (دستی، ۱۳۸۶: ۳۴۶، نامه ۸).

ترجمه: اما بعد، چون نامه من به تو رسد، معاویه را وادار تا کار را یکسره نماید. دو دلی را بگذارد و به یکسو گراید. سپس او را آزاد گذار در پذیرفتن جنگی که مردم - شکست خورده - را از خانه‌هاشان برون اندازد، یا آشتی که وی را خوار سازد. اگر جنگ را پذیرفت بیا و ماندن نزد او را نپذیر، و اگر آشتی را قبول کرد، از او بیعت بگیر (شهیدی، ۱۳۸۷: ۲۷۵، نامه ۸).

همان گونه که از مضمون نامه مشخص است، قرار است که جریر بن عبدالله برای رساندن پیام مهمی به جانب معاویه فرستاده شود، از این رو جای اطناب و به درازا کشاندن کلام نیست لذا امام در قالب چند جمله کوتاه، فرمان خود را به جریر می‌رساند. به جهت اهمیت موضوع، تنها به همان یک دستور بسنده شده و امام از هیچ مطلب دیگری سخن نگفته‌اند. همین امر سبب شده است که در نامه، تنوع موضوعی و استطراد بچشم نخورد.

در نامه بیستم نهج البلاغه، نظیر این عملکرد دیده شده است. آنجا که امام زیاد بن ابیه را از خیانت در بیت‌المال باز داشته و به او چنین هشدار می‌دهند: *إِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَسَمًا صَادِقًا، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَقْرِ، ثَقِيلَ الظَّهِرِ، ضَيْلَ الْأَمْرِ* (دشتی، ۱۳۸۶: ۳۵۶، نامه ۲۰).

ترجمه: و همانا من به خدا سوگند می‌خورم، سوگندی راست. اگر مرا خبر رسد که تو در فیء مسلمانان اندک یا بسیار خیانت کرده‌ای، چنان بر تو سخت گیرم که اندک مال مانی و درمانده به هزینه عیال و خوار و پریشان حال (شهبیدی، ۱۳۷۸: ۲۸۳، نامه ۲۰).

در این نامه کوتاه که حکم اتمام حجت برای زیاد را دارد، از اسلوب‌های متنوع تأکیدی استفاده شده است. آوردن جمله اسمیه‌ای که با «إِنَّ» آغاز شده، سپس استفاده صریح از واژه «اقسم» و تأکید مجدد آن با مفعول مطلق نوعی، آنگاه آوردن «ل» و «ن» تأکید، همه و همه نشان از نهایت صراحت و قاطعیت امام در هشدار دادن به زیاد است. این همه تأکید نشان می‌دهد که این نامه نیز، حاوی پیام مهمی بوده است از این رو، تنها به بیان همان یک پیام مهم اکتفا شده است، لذا استطراد در نامه‌ای با چنین محتوایی جایی ندارد.

در نامه‌ای دیگر که امام آن را خطاب به یکی از کارگزاران خود نگاشته‌اند، چنین آمده است: *أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنَّ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ رَبِّيكَ وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ وَ أَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ بَلَغَنِي أَنَّكَ جَرَدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ وَ أَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ فَارْفَعْ إِلَيَّ حِسَابَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ حِسَابَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ*. (دشتی، ۱۳۸۶: ۳۸۸، نامه ۴۰).

ترجمه: از تو به من خبری رسیده است، اگر چنان کرده باشی پروردگار خود را به خشم آورده باشی، و امام خویش را نافرمانی کرده، و امانت خود را از دست داده. به من خبر داده‌اند تو کشت زمین را برداشته و آنچه پایت بدان رسیده برای خود نگاه‌داشته‌ای، و آنچه در دست بوده خورده‌ای. حساب خود را به من باز پس بده و بدان که حساب خدا بزرگتر از حساب مردمان است (شهبیدی، ۱۳۷۸: ۳۱۳، نامه ۴۰).

در این نامه نیز سه جمله «فَقَدْ أَسْخَطْتَ رَبِّيكَ» «عَصَيْتَ إِمَامَكَ» «أَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ» جواب شرط هستند و متصل به یکدیگر آمده‌اند. اگر چه جمله «بَلَغَنِي أَنَّكَ جَرَدْتَ الْأَرْضَ» به سبب تأکید جمله نخستین و از طریق کمال اتصال منفصل از قبل آمده است اما با این حال وصل در این نامه نمود بیشتری

از فصل داشته است و یکی از دلایل آن این است که کل نامه، به یک موضوع پرداخته است و استطراد و تنوع موضوعی در آن راه نداشته است.

۱- موسیقی

اعراب از روزگار کهن، به شکلی ذاتی با موسیقی کلام آشنا بودند. روانی کلام، هماهنگی اجزاء سخن با یکدیگر، چیدمان درست کلمات در کنار هم و حتی استفاده صحیح از حروفی که هر کدام خاصیت و صفت خاصی نزد اعراب دارند همه و همه بر موسیقی سخن تأثیر مهمی می‌گذارند. اعراب نیز از همان ابتدای گرایش به سمت ادبیات، این مسائل را به‌خوبی درک و رعایت می‌کردند (رجایی، ۱۳۷۸: ۱۵۸).

شاید این‌گونه تصور شود که موسیقی فقط خاص شعر است در حالی که نثر گفتاری امام به وضوح این تصور را رد می‌کند. موسیقی درونی و بیرونی گفتار امام و هارمونی این دو با یکدیگر از چنان قوتی برخوردار است که در برخی از موارد می‌توان ادعا کرد که حتی بعضی از اشعار در موسیقی و ضرب آهنگ نتوانسته‌اند به چنین توانمندی دست یابند. فصل و وصل و آمیزش آنها به یکدیگر از عناصر مؤثر در موسیقی نثر گفتاری امام به حساب می‌آیند. یکی از موارد پرکاربردی که منجر به انفصال جملات از یکدیگر شده و در ایجاد ضرب آهنگ و موسیقی بسیار مؤثر واقع شده‌اند، جملات معترضه‌ای هستند که در نثر گفتاری از آنها استفاده شده است. چنین عملکردی در این گفتار امام به خوبی مشهود است: یا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَ لَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عَقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرُكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدْمًا قَاتَلَكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُمُونِي نَعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعَصِيَانِ وَ الْخِذْلَانِ. (دستی، ۱۳۸۶: ۵۲، خطبه ۲۷)

ترجمه: ای نه مردان به صورت مرد، ای کم خردان نازپرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم که به خدا پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پر خون است و سینه‌ام مالامال خشم شما مردم دون، که پیای جرعه اندوه به کامم می‌ریزید و با نافرمانی و فروگذاری جانم، کارها را به هم در می‌آمیزید (شهیدی، ۱۳۸۷: ۲۸، خطبه ۲۷).

این جملات که بخش‌های انتهایی خطبه جهاد هستند، اوج اندوه و درد درونی حضرت علی(ع) را که به دلیل شکست کوفیان حاصل شده، نشان می‌دهد. تک‌تک جملات نمایانگر غم و غصه‌ای است که در وجود ایشان رخنه کرده است. امام در ابتدای خطبه، در مورد فضایل جهاد و پیامدهای ناگوار بی‌توجهی به این مهم، سخنرانی کرده‌اند سپس در آغاز این بند با استفاده از اسلوب انشایی نداء، یاران را مورد خطاب قرار داده و فرموده‌اند: «یا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَ لَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عَقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ». سنگینی بار اندوه ناشی از شکست و بی‌توجهی یاران، نفس حضرت علی(ع) را بریده است، لذا بعد از این جمله کوتاه باید نفسی تازه کرد؛ اسلوب جمله تغییر کرده و از انشایی به خبریه می‌گراید تا نفسی تازه شود و آه درون سینه پس از وقفه‌ای کوتاه از سینه برآید

بنابراین، موقعیت سخن می‌طلبد که انفصال دو جمله به دلیل «کمال انقطاع» که از تفاوت اسلوب جملات ناشی می‌شود، حاصل شود.

در این بین چند جمله خبری دیگر به هم وصل می‌شوند و باز اندوه از سرگرفته شده امام(ع) در قالب جمله نفرینی «فَاتَلَكُمُ اللَّهُ» بر سر کوفیان آوار می‌شود. انفصال این جمله انشائی بار دیگر به نفس‌گیری حضرت در این شرایط تلخ کمک می‌کند و البته اختتام جمله به لفظ جلاله «اللَّهُ» و حرف «هاء» فرصت این نفس‌گیری را بیشتر فراهم می‌کند. جملات «لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُمُونِي نُعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَ الْخِذْلَانِ» باز هم حاوی رنجی است که از جانب یاران حضرت(ع) به ایشان رسیده و بیان درد دل امام(ع) است؛ لذا وصل جملات به یکدیگر باعث شده که مکثات قلبی آن بزرگوار همراه با اطناب و به شکل کامل نشان داده شود در ضمن وصل این جملات به یکدیگر، ضرب آهنگ و ریتم دلنشین و صعودی به کلام بخشیده است. در ادامه باز هم کلام اوج گرفته و چنین آمده است: «حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَ لَكِنَّ لَأَعْلَمَ لَهُ بِالْحَرْبِ» ترجمه: تا آنجا که قریش می‌گوید پسر ابوطالب دلیر است اما علم جنگ نمی‌داند.

اما بعد از بیان این جملات، ریتم کلام نیاز به فرود و شکسته شدن دارد. جملات معترضه در خطبه‌ها همواره مسیر ریتمیک کلام را در هم شکسته و به ناگاه موسیقی کلام را تغییر داده‌اند. در چنین حالتی، غالباً جملات قبلی متصل به یکدیگر و در اوج بوده‌اند سپس ناگهان، جمله معترضه وارد شده سیر نزولی به کلام بخشیده و ریتم صعودی گفتار را به پایین کشانده است. از این رو جمله معترضه «لِلَّهِ أُولُوهُم»؛ خدا پدرانشان را مزد دهد؛ به منظور آرام شدن ریتم کلام آورده شده است. بیان این جمله نفرینی، ضمن آن که اوج خشم امام را نشان می‌دهد اما در عین حال به آرام شدن امام کمک می‌کند. این همه حرارت و تندی در پاراگراف انتهایی، حال نیاز به فروکش کردن دارد زیرا خطبه به انتها رسیده است و منطقی آن است که گفتار رو به اتمام، با موسیقی آرام و ملایم همراه شود. در جملات مذکور اتصال جملات و سپس انفصال آنها و آنگاه انتظار برای اتصال مجدد، نوعی تکرار موسیقایی لذت بخش برای شنونده به ارمغان می‌آورد.

به نمونه دیگری که فصل و وصل جملات در آن، کمک شایانی به موسیقی و دلنشین کردن آهنگ کلام کرده است، نگاه کنید: إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصَّدْقِ وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ وَ لَا يَعْدِرُ مَنْ عْلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعَدْرِ كَيْسًا وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيَلَةِ مَا لَهُمْ فَاتَلَهُمُ اللَّهُ (دشتی، ۱۳۸۶: ۶۴ خطبه ۴۱).

ترجمه: همانا وفا همزاد راستی است و هیچ سپهری چون وفا بازدارنده - گزند - نیست و بی‌وفایی نکند آنکه می‌داند او را چگونه بازگشتگاهی است. ما در روزگاری به سر می‌بریم که بیشتر مردم آن بی‌وفایی را

زیرکی داند و نادانان آن مردم را چاره‌اندیش خوانند. چرا چنین می‌پندارند. خدایشان کیفر دهد (شهیدی، ۱۳۸۷: ۳۹، خطبه ۴۱).

این خطبه را امام پس از جنگ صفین خطاب به کوفیان و به منظور هشدار دادن به آنان برای پرهیز از نیرنگ، ایراد فرموده‌اند. از این رو در آغاز خطبه، مثل بسیاری دیگر از خطبه‌ها به‌منظور هشدار دادن و جلب توجه، مردم را مورد ندا قرار می‌دهند. سپس به واسطه پنج جمله به هم پیوسته، مفهوم اصلی موردنظر خویش را که همان پرهیز از نیرنگ است، بیان می‌کنند. اتصال جملات در این حالت باعث می‌شود که مطلب مورد نظر با جزئیات بیشتر بیان گردد و موسیقی کلام سیری آرام یابد اما به ناگاه با ذکر دو جمله منفصله «مَا لَهُمْ» و «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ» که یکی به شکل پرسشی و دیگری به شکل نفیینه آمده، موسیقی آرام کلام شکسته می‌شود. این شکست ریتم خواننده را هوشیارتر از پیش می‌کند.

یکنواختی تقریبی اسلوب نثر نوشتاری امام که پیشتر از آن سخن به میان آمد موجب شده تا فصل و وصل، تنوع قابل توجهی در نامه‌ها نداشته باشد و بیشتر جمله‌ها به هم پیوند داده شوند. از این رو موسیقی موجود در نثر نوشتاری به نسبت نثرگفتاری تقریباً، یکنواخت است و در آنها شاهد فراز و فرود و تغییرات ریتمیک فراوان نیستیم. به عبارتی دیگر سیر موسیقایی نامه‌ها، آرام و ملایم است و تنوع چشمگیری از آن نوع که در خطبه‌ها شاهد آن بودیم، در نامه‌ها وجود ندارد. به‌عنوان نمونه، در نامه‌ای که درباره اوقات نمازها خطاب به فرمانداران شهرهای مختلف نوشته شده، آمده است: *أَمَّا بَعْدُ فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرِ حَتَّى تَفِيءَ الشَّمْسُ مِثْلَ مَرِيضٍ الْعَنَزِ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَ الشَّمْسُ بِيضَاءَ حَيَّةٍ فِي عَضُو مِنَ النَّهَارِ حِينَ يَسَارُ فِيهَا فَرَسَخَانٍ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ وَ يَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَى مِئِنِي وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّقَقُ إِلَى ثُلثِ اللَّيْلِ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَ الرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجَةَ صَاحِبِهِ وَ صَلُّوا بِهِمُ صَلَاةَ أضعفِهِمْ وَ لَا تَكُونُوا قَتَانِينَ (دشتی، ۱۳۸۶: ۴۰۲، نامه ۵۲).*

ترجمه: اما بعد؛ نماز ظهر را با مردم هنگامی بگزارید که آفتاب به مغرب باز گردد و سایه آن به اندازه دیوار آغل بز شود؛ و نماز پسین را هنگامی که آفتاب سپید است و نمودار، و بخشی چندان از روز نمانده که در آن بتوان دو فرسنگ راه پیمود؛ و نماز مغرب را هنگامی با آنان بخوانید که روزه‌دار افطار کند، و حاجی از عرفات روانه منی شود؛ و نماز خفتن را آنگاه که شفق پنهان گردد تا یک سوم از شب بگذرد؛ و نماز بامداد را هنگامی که - روشنی چنان باشد - که کسی روی رفیق خود را بشناسد؛ و نماز را با آنان در حدّ توان ناتوان ایشان بگزارید و سبب کراهت آنان از نماز و در فتنه افتادنشان مگردید (شهیدی، ۱۳۸۷، ۳۲۴، نامه ۵۲).

در این نامه کوتاه، شاهد سیر یکنواخت موسیقایی کلام امام که به‌دلیل اتصال جملات به یکدیگر حاصل شده است، هستیم. البته واضح است که به فراخور نیاز، در نامه‌ها نیز از انفصال جملات استفاده می‌شود زیرا اساساً سخن گفتن بدون درآمیختن این دو ممکن نیست اما آنچه واضح است سطره اسلوب انشائی در نامه‌ها و به تبع آن ایجاد موسیقی آرام و ملایم در آنها است. از جمله انفصال‌هایی که در

نامه‌ها نیز آورده شده می‌توان به نامه‌ای که امام برای سلمان فارسی نوشته‌اند، اشاره نمود. در این نامه، آمده است: فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ لَيْنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا لِقَلَّةٍ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا وَضَعُ عُنُقِكَ هُمُومَهَا لِمَا أُيْقِنْتَ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَتَصَرُّفِ حَالَاتِهَا وَكُنْ أَنَسًا مَا تَكُونُ بِهَا أَخْذَرًا مَا تَكُونُ مِنْهُ (دشتی، ۱۳۸۶: ۴۳۲، نامه ۶۸).

ترجمه: دنیا همچون مار است، بیسودن آن نرم و هموار و زهر آن جانسکار. پس، از آنچه تو را در دنیا شادمان می‌دارد، روی برگردان چه اندک زمانی با تو می‌ماند. و اندیشه دنیا را از سر بنه چه یقین داری که از تو روی بگرداند و آن‌گاه که بدان خو گرفته‌ای بیشتر از آن بترس، که دنیا دار چون در دنیا به خوشی اطمینان کرد او را به تلخکامی درآورد، یا اگر به انس گرفتن آرמיד او را دچار وحشت کرد (شهیدی، ۱۳۸۷: ۳۵۲، نامه ۶۸).

همان‌گونه که شاهدیم، در سطر آغازین نامه، جمله «لین مسها» بیان جمله پیش از خود است از این‌رو بر اساس موضع کمال اتصال، از جمله قبل، جدا آمده است. بنابراین نمی‌توان گفت که فصل در مواضع مختلف خود اصلاً به نامه‌ها راه نیافته است اما آنچه بدیهی است این است که فصل بسیار کمتر از وصل رخ داده است و افزون بر این، تأثیر چشمگیری که فصل جمله‌ها بر موسیقی خطبه‌ها بر جای نهاده است در نامه‌ها دیده نمی‌شود. چنان‌چه انفصال جمله مذکور در آغاز خطبه، فقط جنبه تأکید داشته و از جهت موسیقی و ضرب آهنگ تأثیر خاصی بر خواننده ندارد.

به آهنگ نامه ذیل که خطاب به کمیل بن زیاد نخعی نگاشته شده است، دقت کنید. در این نامه آمده است: فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ وَ تَكَلُّفُهُ مَا كُفِيَ لَعَجْزٌ حَاضِرٌ وَ رَأْيٌ مُتَبَّرٌ وَ إِنِّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا وَ تَعْطِيلِكَ مَسَالِحِكَ الْتِي وَ لَيْتَاكَ - لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَ لَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا - لَرَأَى شَعَاعٌ فَقَدَّ صِرْتٌ جَسْرًا لَمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكَبِ وَ لَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ وَ لَا سَادُّ تُغْرَةَ وَ لَا كَاسِرِ لِعَدُوٍّ شَوْكَةً وَ لَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ وَ لَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ (دشتی، ۱۳۸۶: ۴۲۶، نامه ۶۱).

ترجمه: واگذارند آدمی آنچه را بر عهده دارد و عهده‌دار شدن وی کاری را که دیگری باید گزارد، ناتوانی است آشکار و اندیشه‌ای تباه و نابکار. دلیری تو در غارت مردم قرقیسیا و رها کردن مرزهایی که تو را بر آن گمارده‌ایم، کسی در آنجا نیست که آن را بیاید، سپاه دشمن را از آن دور نماید، رأیی خطاست و اندیشه‌ای نارسا. تو پلی شده‌ای تا از دشمنانت هر که خواهد از آن بگذرد و بر دوستانت غارت برد. نه قدرتی داری که با تو بستیزند، نه از تو ترسند و از پیشت گریزند. نه مرزی را توانی بست، نه شوکت دشمن را توانی شکست. نه نیاز مردم شهر را برآوردن توانی، و نه توانی امیر خود را راضی گردانی (شهیدی، ۱۳۸۷: ۳۴۶، نامه ۶۱).

همان‌گونه که شاهدیم، دو جمله اسمیه «فإن تضييع المرء ما ولى و تكلفه ما كفى لعجز حاضر و رأي متبر و إن تعاطيك الغارة على أهل قرقيسيا و تعطيلك مسالحتك التي و ليتاك - ليس بها من يمنعها و لا سادد تغرة و لا كاسر لعدو و لا مغن عن أهل مصره و لا مجز عن أميره» و «إن تعاطيك الغارة على أهل قرقيسيا و تعطيلك مسالحتك التي و ليتاك - ليس بها من يمنعها و لا

يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا - لَرَأَى شَعَاعَ» به سبب مشابهت ظاهری، متصل بر یکدیگر آمده‌اند. طولانی شدن این دو جمله و همین‌طور پیایی آمدن مفردات متصل به یکدیگر در جمله بعد، آهنگ سخن را رو به افول برده است. با این حال، کوتاهی نامه موجب شده است تا امام از تغییر اسلوب استفاده نمایند و سخن را بدون کمترین فراز و فرود موسیقایی به اتمام رسانند.

آرامش کلام و موسیقی ملایم متن، خاصیت اغلب نامه‌هاست. در حالی که در خطبه‌ها کاملاً شرایط برعکس است. به یکنواختی آهنگ کلام در این نامه نیز توجه کنید: فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَلْيَكُنْ مُعْسَكْرُكُمْ فِي قَبْلِ الْأَشْرَافِ أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ كَيْمَا يَكُونُ لَكُمْ رِذَاءٌ وَ دُونَكُمْ مَرَدًا وَ لَتَكُنْ مَقَاتِلَتَكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صِيَاصِي الْجِبَالِ وَ مَنَاكِبِ الْهَضَابِ لِنَلَّا يَا تَيْبِكُمُ الْعَدُوَّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ وَ عْيُونَ الْمَقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّفَرُّقُ فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانزِلُوا جَمِيعًا وَ إِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا وَ إِذَا غَشِيَكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً وَ لَا تَدُقُوا النَّوْمَ إِلَّا غَرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً (دشتی، ۱۳۸۶: ۳۵۰، نامه ۱۱).

ترجمه: چون به سر وقت دشمن رفتید یا دشمن بر سر شما آمد، لشکرگاهتان را بر فراز بلندی‌ها، یا دامنه کوه‌ها، یا بین رودخانه‌ها قرار دهید تا شما را پناه و دشمن را مانعی بر سر راه بود، جنگ‌تان از یک سو یا دو سو آغاز شود و در ستیغ کوه‌ها و فراز پشته‌ها، دیده‌بان‌ها بگمارید، مبدا دشمن از جایی آید که می‌ترسید یا جایی که از آن بیم ندارید، بدانید که پیشروان لشکر، دیده‌های آنانند و دیده‌های پیشروان جاسوسانند. مبدا پراکنده شوید و چون فرود می‌آیید، با هم فرود آید، چون کوچ کردید، با هم کوچ کنید، چون شب شما را فراگرفت، نیزه‌ها را گرداگرد خود برپا دارید و مخواستید جز اندک، یا لختی بخواستید و لختی بیدار مانید (شهیدی، ۱۳۸۷: ۲۷۸، نامه ۱۱).

امام در این نامه، چندین دستورالعمل و آموزش نظامی به لشکریان ارائه داده‌اند. جملات امری به شیوه‌های امر مخاطب، امر غایب و تحذیر آمده و موجب شده‌اند تا تنوع در نوشتار ایجاد شود. در پایان نیز سه جمله شرط به همراه جواب‌هایشان متصل به هم آمده‌اند. سطره اتصال جملات در این نامه کاملاً مشهود است و این اتصال‌ها، موجب شده است تا نوشته ضرب‌آهنگ قابل‌توجهی نداشته و مسیر موسیقایی نوشتار کاملاً آرام باشد. در همین جا به منظور مقایسه موسیقی در این دو نوع ادبی، به یکی از خطبه‌های امام، با مضمونی تقریباً مشابه می‌پردازیم. امام در خطبه‌ای کوتاه که آن هم در بردارنده نکات آموزشی نظامی است، فرموده‌اند: «تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُلُ عُضٌّ عَلَيَّ نَاجِدِكَ أَعْرِ اللَّهُ جُمُجُمَتَكَ تَد فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ اِرْم بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَ عُضٌّ بَصْرَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (دشتی، ۱۳۸۶: ۳۶، خطبه ۱۱).

ترجمه: اگر کوه‌ها از جای کنده شود، تو جای خویش بدار دندان‌ها را بر هم فشار و کاسه سرت را به خدا عاریت سپار. پای در زمین کوب و چشم بر کرانه سپاه نه، و بیم بر خود راه مده و بدان که پیروزی از سوی خدا است (شهیدی، ۱۳۸۷: ۱۵، خطبه ۱۱).

با وجود آن که آموزه‌های این خطبه از جملات امری تشکیل شده‌اند و بر اساس قوانین وصل، باید به یکدیگر متصل می‌شدند اما گسسته از یکدیگر آمده‌اند. در تفسیر این هنجارشکنی، بعضی بر این باورند که امام این جملات را برخلاف اصل، گسسته از یکدیگر آورده‌اند تا نشان دهند که هر کدام از جملاتی که مشتمل بر یک آموزه‌ی مهم است، به خودی خود دارای اهمیت ویژه‌ای است و هر یک از جملات به تنهایی قابلیت اطاعت داشته و سربازان باید اجرای هر کدام از این اوامر را جدی بگیرند (مجهول، ۱۴۱۷: ۱۵۳). اما تشابه مفهوم این دو اثر نوشتاری و گفتاری، نشان می‌دهد که امام برای مخاطب واحد و مخاطب گروهی، شیوه‌ای متفاوت برگزیده‌اند. حضور جمعیت و شرایط خاص خطابه، امام را بر آن داشته است تا هنجارهای رایج وصل را درهم بشکنند تا از این طریق، موسیقی خطابه آهنگین شده و شنوندگان مجذوب کلام شوند. بی‌شک این شیوه یکی از مهم‌ترین راه‌های موفقیت خطابه‌های امام علی(ع) بوده است در حالی که در نامه یازدهم با وجود تشابه مفاد با خطبه مذکور، جملات به هم متصل شده‌اند و تا پایان نامه، موسیقی یکنواخت ادامه پیدا کرده است.

اگر چه گاهی اوقات که در نامه‌ها کلام به درازا کشیده شده است امام تلاش نموده‌اند تا سخن را از چنین سیر ملایم و یکنواختی خارج نمایند و در لابه‌لای سخن، جملات را منفصل بیاورند یا از شکل‌ها و اسلوب‌های مختلف امری بهره ببرند اما با این حال باز هم نمود وصل در نامه‌ها بیشتر از فصل است. چنین هنرنمایی در نامه‌های طولانی نظیر نامه پنجاه و سوم که خطاب به مالک و نامه سی‌ویکم که خطاب به امام حسن(ع) نگاشته شده است، به فراوانی دیده می‌شود. چنانچه در امثال این نامه‌ها، گاه از امر مخاطب، گاه از امر غایب و گاه از اسلوب اغراء و تحذیر استفاده شده است. این تنوع ساختار، موجب می‌شود تا خواننده خسته و دلزده نشود اما این تغییرها، تأثیر بارز و چشمگیری بر موسیقی نامه‌ها نگذاشته است.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با انتخاب موردی خطبه‌ها و نامه‌های نهج‌البلاغه شریف، به بررسی تفاوت‌های موجود میان نثر گفتاری و نوشتاری می‌پردازد. این بررسی تنها با تکیه بر یکی از عوامل اثرگذار بر این دو نوع نثر یعنی مقوله فصل و وصل جملات، صورت پذیرفته است. عده‌ای از ادیبان نامدار گذشته همچون عسکری و قلقشندی نقل کرده‌اند که نثر گفتاری و نوشتاری، تفاوت قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر ندارند اما به‌طور قطع، میان این دو نوع نثر، تفاوت‌هایی وجود دارد. خطبه‌ها به‌عنوان نثری گفتاری که برای جمع و به شکل رو در رو با مخاطب، گفته می‌شوند باید دارای ویژگی‌های خاصی باشند تا بتوانند مخاطب را جذب کرده و او را به شنیدن، تشویق کنند. خطیب همواره دغدغه جذب مخاطب را دارد اما از آنجا که خواننده نامه، نوشته را پیش‌روی خود دارد، نویسنده هیچ نگرانی از این جهت ندارد. همین امر بر ساختار خطبه و نامه تأثیر جداگانه‌ای می‌گذارد و موجب می‌شود که نویسنده در نثر گفتاری به‌گونه‌ای خاص عمل کند و در نثر نوشتاری به‌گونه‌ای دیگر. فصل و وصل به‌عنوان دو عنصر تأثیرگذار در خطبه، نمود چشمگیری پیدا

می‌کند. خطیب مجبور است در لابه‌لای جملات متصله، برای جلب توجه شنونده، آهنگ صدای خود را تغییر دهد. گسستی که به شکل ناگهانی در جملات ایجاد می‌شود او را در این امر بسیار یاری می‌رساند. چنین گسستی در لابه‌لای جملات به هم پیوسته، موسیقی و آهنگ کلام را متحول می‌کند. آهنگ کلام در نثر گفتاری، دائم در حال تغییر و فراز و فرود است در حالی که ریتم و آهنگ نامه‌ها تقریباً یکنواخت است. از دیگر سو، ساختار و اسلوب جملات در نثر گفتاری دائماً از خبری به انشایی و از انشایی به خبری در تغییر است. این امر به نوبه خود، هم بر موسیقی اثر گذاشته و هم شنونده را به گوش‌دادن تحریک می‌کند. دیگر تفاوت برجسته‌ای که میان این دو نوع نثر به چشم می‌خورد، این است که استطراد و تغییر موضوع در خطبه‌ها بسیار بیشتر از نامه‌هاست و امام علی(ع) گاهی در یک خطبه از چندین موضوع مختلف سخن به میان آورده‌اند. انفصال جملات از یکدیگر این امر را ممکن ساخته است.

بدین ترتیب و تنها با تکیه بر مقوله فصل و وصل جملات، می‌توان گفت که نثر نوشتاری و گفتاری کاملاً با یکدیگر متفاوتند. ادیب در هر کدام از این دو گونه نثر، ملزم به رعایت اصول خاصی است از این رو سبک نثرگفتاری و نثرنوشتاری با همدیگر متفاوتند. بنابراین آن گونه که ابوهلال عسکری معتقد بود، نامه به راحتی قابلیت تبدیل شدن به خطبه را ندارد؛ هرچند شاید بتوان ادعا کرد که خطبه به سختی قابلیت تبدیل شدن به نامه را دارد. البته این خود نکته‌ای است شایان تأمل و قابل بررسی که در محدوده پژوهش نگارنده نمی‌گنجد.

منابع

- ابن اثیر، ضیاءالدین (بی‌تا)، *المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر*، مکتبه عنصریه، بیروت.
- ابن وهب، اَبی‌الحسین اسحاق بن ابراهیم بن سلیمان (۱۹۶۹)، *البرهان فی وجوه بیان*، تحقیق حفنی محمد شرف، قاهره: مکتبه الشباب.
- البشیر قط، مصطفی (۲۰۰۹)، *مفهوم النثر الفنی و اجناسه فی النقد العربی القديم*، اردن: دار الیازوری.
- التفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر (۱۴۱۱)، *مختصر المعانی*، قم: دارالفکر.
- التوحیدی، ابوحنیان (۱۴۲۴)، *الإمتاع و الموائسسه*، بیروت: مکتبه عنصریه.
- الحاوی، ایلیا (۱۹۶۱)، *فن الخطابه*، بیروت: منشورات دارالشرق الجدید.
- الحلبي، شهاب‌الدین محمود (۱۹۸۰)، *حسن التوسل الی صناعه الترسل*، تحقیق و درسه عثمان یوسف، عراق: دار الرشید.
- الحوفی، أحمد محمد (۱۹۷۷)، *بلاغه الإمام علی علیه السلام*، قاهره: دار نهضة مصر.
- العسکری، اَبی‌هلال الحسن بن عبدالله بن سهل (۱۴۱۹ق)، *الصناعین (الکتابه و الشعر)*، بیروت: مکتبه العنصریه.
- علی بن ابی‌طالب (۱۳۸۶)، *نهج‌البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات سرور.
- علی بن ابی‌طالب (۱۳۸۷)، *نهج‌البلاغه*، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- غریب، رز (۱۳۷۸) *نقد بر مبنای زیباشناسی و تأثیر آن در نقد عربی*، ترجمه نجمه رجایی، فردوسی: مشهد.
- القلقشندی، احمد بن عبدالله، (بی‌تا)، *صبح الاعشی فی صناعه الانشاء*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مجهول (۱۴۱۷) *شرح نهج‌البلاغه*، قم: نشر عطار.